

شخصیت تاریخی و عرفانی اوئیس قرنی در متون فارسی

محمود مهرآوران / دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه قم، قم، ایران /

Mehravar72m@gmail.com

نیره سادات موسوی / دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گرایش عرفان، دانشکده ادبیات، دانشگاه

قم، قم، ایران / moosavi.sadat92@gmail.com

تاریخ وصول: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۴۰۱/۱۰/۲۲

(DOI): 10.22034/shistu.2023.1971929.2295

چکیده

یکی از شخصیت‌های مهم شیعی صدر اسلام اوئیس قرنی است که در بسیاری از متون تاریخی، صوفیانه، عارفانه، ادبی و اخلاقی زبان فارسی از شخصیت و ویژگی‌های او بحث شده است. هدف این نوشتار تبیین چگونگی بازتاب شخصیت وی در متون گوناگون فارسی و نگرش نویسندگان و شاعران به اوست. این نوشتار به روش «توصیفی - تحلیلی» و با نگاهی به زندگی و شخصیت وی به دنبال پاسخ به این پرسش‌هاست که چرا از اوئیس قرنی بیشتر یاد شده است؟ کدام ویژگی شخصیتی او مد نظر بوده است؟ و بیشتر در چه نوع از متون زبان فارسی نام وی مطرح گردیده است؟ نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که با توجه به برخی از روایات منسوب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شأن اوئیس قرنی و نیز زهد و عبادت وی، متون اخلاقی، عرفانی و ادبی به شخصیت او بسیار توجه کرده و با توصیف خود، او را الگویی در چشم مؤمنان و تا حدی صاحب کرامت و اسطوره‌ای از زهد و پارسایی معرفی کرده‌اند. در میان متون ادبی، متون صوفیانه و تعلیمی به اقتضای موضوع خود، بیشتر به شخصیت او پرداخته‌اند. در قصاید مدحی نیز شاعران با اشاره به زهد اوئیس قرنی گاهی ممدوح را به او تشبیه کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: اوئیس قرنی، تابعان پیامبر، نفس رحمان، زهد اوئیس، زهد ثمانیه.

مقدمه

در تاریخ و فرهنگ جوامع اسلامی، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نام بسیاری از اصحاب، تابعان و دیگر دوستداران پیامبر به مناسبت‌های گوناگون زبانه‌زده شده است. نام امامان شیعه، بسیاری از صحابه، انصار و مهاجران و برخی از شخصیت‌های نیمه نخست قرن اول هجری بیش از دیگر نام‌ها در متون گوناگون مشاهده می‌شود. «اویس قرنی» یکی از این نام‌هاست که به سبب شخصیت ممتاز و برخی صفات خاص، در متون فارسی مطمح‌نظر قرار گرفته است.

این مقاله به هدف شناخت بیشتر و چرایی توجه به اویس قرنی و یادکرد او، مجموعه‌ای از اطلاعات تاریخی، روایی و گفتار نویسندگان متون اخلاقی، عرفانی و نیز اشعاری را که در آنها از وی یاد و توصیف نموده‌اند، دسته‌بندی کرده و علت توجه به او را با خصوصیات گوناگون ایشان نمایانده است.

۱. پیشینه تحقیق

درباره اویس قرنی در سال‌های اخیر، کتاب‌هایی، به ویژه برای مخاطبان نوجوان نوشته شده و در آنها بیشتر به بیان داستان‌گونه به زندگی و شخصیت دینی او و علاقه وی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره شده است؛ از جمله کتاب *اویس قرنی*، از محمد رضا یکتایی (۱۳۸۸)، نشر بوستان کتاب؛ *اویس قرنی*، از مهدی علی قاسمی (۱۳۹۴)، نشر لوح نگار؛ *زندگی پرافتخار اویس قرنی و ابن مسعود؛ پیشگامان راه هدایت*، از محمد محمدی اشتهاردی (۱۳۹۶)، نشر به‌نشر؛ *دوستان پیامبر و علی*، *اویس قرنی* از مجید ملامحمدی (۱۳۹۹)، نشر جمکران.

اما در قالب مقاله، بجز مقالات *دائرةالمعارف*، با جست‌وجویی که انجام گرفت، هیچ مقاله مستقلی در مجلات علمی درباره اویس قرنی و موضوع این مقاله یافت نشد. بنابراین با توجه به مباحث و دسته‌بندی مطالب، این نوشتار تازگی دارد.

۲. اویس در منابع

۱-۲. منابع تاریخی

درباره زندگی اویس، به ویژه از سال‌های نخست زندگی او اطلاعی در منابع نیست. بیشتر منابع اویس را از «قرن» واقع در سرزمین یمن می‌دانند و گاهی او را از «قرن» ناحیه‌ای در نجد عربستان دانسته‌اند. (برای آگاهی بیشتر نک. جوهری فارابی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۱۸۱)

در منابع متقدم، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ ق) در *وقعة صفین* از او نام برده و ابن سعد (م ۲۳۰ ق) در *الطبقات الکبری* (ج ۶، ص ۲۰۴-۲۰۷) از اویس قرنی سخن گفته و نام او را «اویس بن عامر بن جزء بن مالک بن ...» بیان کرده و شرحی از احوال و اقوال او به دست داده است.

ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ق) در *حلیة الاولیاء*، اویس را در زمره طبقه نخستین تابعان ذکر می‌کند و درباره‌اش می‌نویسد: «سید العباد و علم الاصفیاء من الزهاد؛ اویس بن عامر القرنی. بشرّ النبی - صلی الله علیه و سلم - به و اوصی به اصحابه». (ابونعیم اصفهانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۹)

المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، از ابن جوزی (م ۵۹۷ ق)، *أسد الغابه*، از ابن اثیر (م ۶۳۰ ق)، *تاریخ الاسلام*، و *سیر اعلام النبلاء*، هر دو از شمس‌الدین ذهبی (م ۷۴۸ ق) تا منابع جدید همچون *تنقیح المقال فی علم الرجال*، از شیخ عبدالله مامقانی (م ۱۳۵۱ ق)، *اعیان الشیعه*، از سید محسن امین (م ۱۳۷۱ ق) و *الاعلام*، زرکلی (م ۱۳۹۶ ق) نیز تقریباً با استناد به منابع پیشین درباره اویس سخن گفته‌اند.

درباره پایان عمر او نیز دو نقل گفته شده است: نصر بن مزاحم در *وقعة الصفین* (ص ۳۲۴) و بلاذری (م ۲۷۹ ق) در *انساب الاشراف* (ج ۲، ص ۲۶۷ و ۳۲۰) شهادت اویس را در جنگ صفین (سال ۳۷ ق) در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانند. منابع بعدی همچون

رجال کشی مربوط به نیمه اول قرن چهارم هجری (کشی، ۱۳۶۳، ص ۹۹)، *اسد الغابۀ فی معرفتہ الصحابه* (ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۵۲)، و *تاریخ دمشق* (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۴۱۳) و *الفضائل* (ابن شاذان، ۱۳۶۳ش، ص ۱۰۷) و *الاصابه* (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۶۱) نیز همین نظر را دارند.

اما برخی از جمله: ابن بطوطه در *سفرنامه خود* (ابن بطوطه، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۳۵) از قول قُربطی و به نقل از کتاب او با عنوان *المُعَلِّم فی شرح صحیح مسلم* آورده است: او پس با جماعتی از صحابه از مدینه به شام می‌رفت که در بیابانی بی‌آب و آبادانی درگذشت. ابن بطوطه (همان) می‌گوید که قبر او را در دمشق زیارت کرده است. (دانشنامه زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۲۶۵)

البته برخی از محققان حوزه عرفان و تصوف درباره شهادت او پس در جنگ صفین با تردید سخن می‌گویند:

... این تابع صحابه که دور از مکه می‌زیسته، ظاهراً با صحابه نیز آمیزشی نداشته و اینکه در جنگ صفین با علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده و به شهادت رسیده است، نیز روایت مستندی نیست. (استعلامی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۴۲۵)

۲-۲. منابع روایی

او پس قرنی نزد شیعه یکی از یاران امام علی علیه السلام شمرده می‌شود. شیخ مفید در کتاب *الاختصاص* (ج ۱، ص ۷ و ۶۱) از مقام بلند او و شفاعتش به اندازه قبیله «ریعه» و «مضر» سخن گفته و در کتاب دیگر خود، نام او پس را از جمله کسانی آورده است که با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند. (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۰۹)

درباره او پس قرنی در متون روایی شیعه و سنی روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل شده که به چند نمونه اکتفا می‌شود:

فروزانفر از منابع اهل سنت و شیعه روایاتی را با الفاظ متفاوت، اما مضمون واحد، درباره استشمام بوی الهی از جانب یمن نقل می‌کند که سبب آن بوی خوش را وجود کسی همچون اویس قرنی در یمن دانسته‌اند: «أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ يَمَانٍ وَ الْحِكْمَةَ يَمَانِيَةٌ وَ أَجْدُ نَفْسَ رَبِّكُمْ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ» (فروزانفر، ۱۳۷۰، ص ۷۳، و نیز «أُنِّي لَأَجْدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ». نیز «تفوح روائح الجنة من جانب اليمن.» (همان، ص ۷۳)

شفیعی کدکنی درباره توجه به حدیث «دریافت نفس رحمانی از جانب یمن» می‌نویسد: «در متون ادب صوفیانه به عنوان حدیث از رسول ﷺ بسیار شایع است. با این حال حافظ عراقی آن را نقد کرده و گفته است: هیچ مستندی از برای آن نیافتیم.» (عطار، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۱۵۳)

با این اوصاف، پرسش این است که آیا اویس از شیعیان بوده یا نه؟

«شیعه» در لفظ به معنای «طرفدار، پیرو، گروه یا فرقه است». (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۴۰۵) در برخی منابع مانند لسان العرب آمده است: شیعه به معنای گروهی است که بر چیزی گرد آمده باشند و هر طایفه‌ای که بر چیزی گرد هم آیند شیعه هستند و هر طایفه‌ای که بر کاری گرد آیند و از نظر یکدیگر پیروی کنند شیعه خوانده می‌شوند. ... و شیعه هرکس به معنای پیرو و طرفدار اوست. (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۸، ص ۱۸۸)

در گفتار عمومی اهل سنت، این واژه اصطلاحی شده است برای اطلاق به همه کسانی که مدعی دوستداری حضرت علی عَلِيٌّ و خاندان ایشان و یا پیروی از آنان هستند. (رک. ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۲، ص ۵۱۵) ابن خلدون هم در مقدمه، «شیعه» را در لغت به معنای یاران و پیروان می‌داند، اما می‌نویسد: در عرف فقیهان و متکلمان دوره‌های پیشین و پسین، بر پیروان علی عَلِيٌّ و فرزندان او اطلاق می‌شود. (ابن خلدون، ۱۹۸۴، ص ۱۹۶)

در منابع فرقه‌شناسی بیشتر معنای اصطلاحی آن منظور است؛ از جمله صاحب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین نوشته است: آن گروه از دوستان علی که او را بر دیگر اصحاب پیامبر برتری داده‌اند، «شیعه» نامیده می‌شوند. (اشعری، ۱۳۶۲، ص ۱۳)

مؤلف فرق‌الشیعه درباره فرقه‌های پس از حضرت رسول ﷺ می‌نویسد:

گروهی به «شیعه» نامیده شدند و ایشان هواخواه علی بن ابی‌طالب بودند که پیروی از وی را شیوه خود ساخته و به کسی دیگر نگریدند و همه تیره‌های شیعه از این دسته برخاستند. (نوبختی، ۱۳۸۶، ص ۳)

وی همچنین درباره زمان پیدایش شیعه می‌نویسد:

ایشان از زمان پیامبر و پس از او به دوستی علی نامبردار بودند و از دیگران گسسته و به وی پیوستند و او را پیشوا و راهنمای خود ساختند. (همان، ص ۲۰)

از زبان جاحظ بصری هم گفته شده است:

در صدر اسلام، جز به کسی که علی را بر عثمان مقدم می‌داشت، شیعی نمی‌گفتند. از این جهت، اصطلاح «شیعی» و «عثمانی» در آن روزگار معمول شد و «شیعی» کسی بود که علی را بر عثمان مقدم می‌داشت و «عثمانی» کسی بود که عثمان را از علی برتر می‌دانست؛ مثلاً واصل بن عطاء پیشوای معتزله منسوب به تشیع بود؛ زیرا علی را بر عثمان مقدم می‌شمرد. (مشکور، ۱۳۶۲، ص ۳۹، به نقل از: المقالات و الفرق، ص ۱۵۴)

البته در این باره سخنان دیگری نیز هست که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست، ولی در مجموع، اصطلاح «شیعه» به کسانی اطلاق شده است که بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ امامت را حق علی بن ابی‌طالب می‌دانستند و در دوستی آن حضرت بودند. (برای آگاهی بیشتر نک. آقانوری، ۱۳۸۴)

با در نظر گرفتن معنای عام «شیعه» و نیز اطلاق آن به محبان حضرت علی علیه السلام در دهه‌های نخستین اسلام و نیز گفتار برخی از منابع متقدم و عالمان شیعه مبنی بر حضور او پس قرن‌ها در جنگ صفین، می‌توان او را شیعه علی علیه السلام - دست کم به معنای «محب» آن حضرت - دانست.

۳. شخصیت اویس

تمام منابع تاریخی، روایی و عرفانی که از اویس قرنی نام برده‌اند او را از تابعان و به نقل از سخن منسوب به پیامبر، «خیرالتابعین» دانسته‌اند که دربارهٔ اویس قرنی فرمودند: «إِنَّ خَيْرَ التَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: أُوَيْسُ.» (مسلم بن حجاج، ج ۲، ص ۱۹۶۹)

البته در اینکه افضل تابعان چه کسی بوده تفاوت نظر هم وجود داشته است: عده‌ای افضل تابعان را اویس قرنی می‌دانند و به حدیث رسول خدا استناد می‌کنند. (مسلم بن حجاج، ج ۲، ص ۱۴۰۴؛ نیز ر.ک. سخاوی، ج ۳، ص ۱۲۷؛ سیوطی، بی‌تا، ص ۲۳۴؛ ابوشهبه، ج ۳، ص ۱۴۰۳؛ برخی، مانند بلقینی، افضل تابعان را از لحاظ زهد و ورع اویس قرنی و از لحاظ حفظ اثر و حدیث، سعید بن مسیب دانسته‌اند. (سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۳؛ همو، ج ۱، ص ۱۴۱۴؛ ص ۲۳۵؛ ابوشهبه، ج ۳، ص ۱۴۰۳؛ هاشم، ج ۱، ص ۲۷۵)

بنا به گزارش ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی، اهل مدینه سعید بن مسیب؛ اهل بصره حسن بصری؛ و اهل کوفه اویس قرنی را افضل دانسته‌اند. (نووی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ طیبی، ج ۱، ص ۱۳۹۱؛ سخاوی، ج ۳، ص ۱۴۱۷؛ نیز ر.ک. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۳۰۰۰)

همچنین در منابع گوناگون، نام «اویس» در فهرست «زهاد ثمانیه» آمده است. «زهاد ثمانیه» هشت تن از زاهدان و پارسایان قرن اول هجری بودند که در منابع شیعه و سنی - البته با تفاوت در برخی از نام‌ها - از آنان یاد شده است. (نک. کشی، ص ۱۳۶۳؛ اصفهانی، بی‌تا؛ مجلسی، ج ۸، ص ۱۴۰۳)

در متون فارسی به این موضوعات از شخصیت اویس پرداخته شده است:

۳-۱. شخصیت اوّیس در منابع صوفیانه / عارفانه

اگر بخواهیم الگو و استناد تصوف را به قرن‌های نخست اسلام برگردانیم در قرن اول نامی از این شیوه و صوفیان نیست، ولی زاهدان بزرگ و نامداری همچون اوّیس سرمشق صوفیان و زاهدان سال‌ها و قرن‌های بعد شدند. اوّیس قرنی اسطوره‌ای از ریاضت و عبادت بود که زندگی او، ایمان و عشقش به پیامبر و عنایت و سخنان پیامبر درباره او، زندگی در فقر و خلوت و تجرید او موجب توجه بیشتر عارفان و صوفیان به او شده و در این باره حکایاتی نیز برای استشهاد به خصوصیات و شخصیت و جایگاه او در منابع اخلاقی و عرفانی بیان شده است.

در *حلیة الاولیاء* اقوال و حکایاتی از زندگی، سیره و مشخصات ظاهری اوّیس نقل شده است؛ از جمله: پرس و جوی خلیفه دوم از کاروان‌های یمنی درباره اوّیس، ملاقات عمر و حضرت علی علیه السلام با او، بعضی اقوال از پیامبر درباره او، شهادت در جنگ صفین و دعا‌های او. (نک. اصفهانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۹-۸۷)

هجویری در *کشف المحجوب* و در باب «فی ذکر ائمتهم من التابعین» اوّیس قرنی را «از کبار مشایخ تصوف، ممنوع از دیدار پیغمبر - علیه السلام - به دو چیز: یکی به غلبه حال و دیگر به حق والده، شفاعت به قیامت به اندازه جمعیت ربیعه و مضر» توصیف می‌کند و شرحی از سیمای ظاهری او و دیدار با خلیفه دوم و حضرت علی علیه السلام در کوفه را نیز ارائه می‌کند. (هجویری، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵-۱۲۶)

پس از منابع نخستین در تصوف، بیشترین توجه به اوّیس در آثار عطار دیده می‌شود، به ویژه در *تذکرة الاولیاء* که علاوه بر اشاره به روایات مشهور درباره او، اخبار نادر و اقوال متفاوت درباره او نقل شده و شخصیت او هرچه بیشتر تعظیم گردیده و اهل کرامت به شمار آمده است. سیر این توجه تا نزدیک به دوره معاصر نیز ادامه داشته است؛ چنان‌که معصوم علی‌شاه شیرازی (م ۱۳۴۴ ق) در کتاب *طرائق الحقایق* اوّیس را در زمره

اشخاصی آمده است که «مشرّفین خدمت حضرت مولی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام» بوده‌اند. وی از منابع گوناگون پیش از خود، از جمله تذکرة الاولیاء، حبیب السیر و نیز مجالس المؤمنین اقوالی درباره اوّیس نقل کرده است. (نک. معصوم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۵-۵۶)

۲-۳. همراهی با اوّیس

در بسیاری از متون صوفیانه در کنار و همراه با نام اوّیس قرنی از «هرم بن حیان» یاد شده است. هرم بن حیان عبدی ازدی از زاهدان مشهور صدر اسلام و ساکن بصره بود. برخی از سخنان اوّیس و حکایات و شرح احوال و صفات و عبادات اوّیس از زبان هرم بیان و در متون ذکر شده است. هجویری در کشف المحجوب و در باب «فی ذکر ائمتهم من التّابعین» او را می‌ستاید و از او درباره اوّیس سخن می‌گوید. (هجویری، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸) در کیمیای سعادت نیز احوالی از اوّیس از زبان هرم نقل شده است. (غزالی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۴۷)

۳-۳. سخنان منسوب به اوّیس

در برخی از متون، سخنانی از قول اوّیس بیان شده و مستند نویسندگان قرار گرفته است؛ از جمله در کشف المحجوب آمده است: «از وی روایت آرد که گفت: السّلامَةُ فی الوحدَةِ.» (هجویری، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸) در اسرار التوحید از قول ابوسعید آمده است:

شیخ ما گفت که اوّیس قرنی گفت: «مَنْ أَحَبَّ ثَلَاثَهُ فَالنَّارُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: لِينِ الْكَلَامِ وَ لِينِ الطَّعَامِ وَ لِينِ اللَّبَاسِ»؛ یعنی هرکس سه چیز را دوست بدارد آتش به او از رگ جان نزدیک‌تر است: نرمی‌گفتار، نرمی خورش و نرمی پوشاک. (محمد بن منور، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۶۰)

عطار نیز همین سخن را تکرار کرده و افزوده است:

سلامت در تنهایی است، و تنها آن بود که فرد بود در وحدت، و وحدت آن بود که خیال غیر درنگنجد تا سلامت بود. اگر تنها به صورت‌گیری درست نبود که «الشيطان ابعده عن الاثین» حدیث است. (عطار، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۵)

و سخن اوست که «علیک بقلبک»؛ بر تو باد به دل تو؛ یعنی بر تو باد که دایم دل را حاضر داری تا غیر در او راه نیابد. (همان، ص ۲۶)

۳-۴. انتساب خرقه به اویس

صوفیه از دیرباز لباسی ویژه به نام «خرقه» یا «مرقع» می‌پوشیده و علت آن را پیروی از سنت رسول خدا ﷺ و یارانش از جمله اویس می‌دانسته‌اند. «خرقه» جامه‌ای بوده است آستین‌دار و پیش‌بسته که از سر می‌پوشیده‌اند و از سر به‌در می‌آورده‌اند و شعار صوفیان بوده و علت اشتهار آن به خرقه این است که پاره‌های گوناگون و گاهی نیز رنگارنگ به هم می‌آوردند و از آنها خرقه می‌سازند. «خرقه» در اصل به معنای پاره، وصله، پینه و بازافکن است و چون عده‌ای از صحابه و زهاد تابعان، از قبیل مولای متقیان علی عَلِيٌّ و عمر و اویس قرنی جامهٔ پینه‌زده و وصله‌دار می‌پوشیده‌اند قدمای صوفیان نیز به متابعت ایشان جامهٔ بی‌تکلف و پاره‌شده و پینه‌کرده به تن می‌کرده‌اند و گاهی هم لباس نو را پاره کرده، سپس می‌پوشیده‌اند. (نک. فروزانفر، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۲۱۳)

انتساب خرقه به صحابه در منابع گوناگون دیده می‌شود؛ چنان‌که در کشف‌المحجوب آمده است:

و از عمر بن الخطاب و علی بن ابی‌طالب - رضوان الله علیهما - و از هرم بن حیان روایت آرند که ایشان مر اویس قرنی را بدیدند با جامه‌های پشمین با رقعها بر آن گذاشته. (هجوی، ۱۳۸۴، ص ۶۲)

به تدریج و در قرن‌های بعد که خرقه‌پوشی و خرقه‌ستاندن از دست پیران به رسمی مهم تبدیل شد، برای این پوشش شجره و شبکه‌ی اسناد نیز ساخته و درباره سابقه آن تا زمان رسول خدا ﷺ به گواهی گرفته شد. برخی از صوفیه چنین می‌پندارند که پیامبر خرقه‌پوش بوده و پس از آن حضرت، خرقه ایشان به خلفا رسیده و سپس کسانی مانند او ایس قرنی و کمیل و حسن بصری خرقه را از آنان ستانده‌اند.

داستان خرقه پیامبر که بر حسب وصیت آن حضرت به او ایس قرن می‌رسد، احتمالاً بر ساخته عطار نیشابوری است؛ زیرا در کتب پیش از او کلاً از خرقه او ایس سخنی نرفته است. (سجادی، ۱۳۶۹، ص ۸۵)

این کار یعنی ساختن سند برای خرقه از قرن‌های نسبتاً دور مورد نکوهش و انتقاد برخی از بزرگان و نویسندگان معارف گوناگون اسلامی بوده است:

ابن جوزی نیز قبول دارد که در صدر اسلام، پیامبر جامه خویش را وصله می‌زد، لباس عمر وصله دار بود و او ایس قرن مرقعات را از مزابل برمی‌چید و در فرات نمازی می‌کرد و به هم برمی‌دوخت؛ اما اینان از سر ناچاری و ضرورت چنین می‌کردند و روزی که در کار مسلمانان گشایشی پدید آمد پوشش‌هایی چنین را ترک گفتند. (سجادی، ۱۳۶۹، ص ۲۳۲)

۳-۵. انتساب سلسله به او ایس

در منابع مربوط به عرفان و تصوف اسلامی از طریقه یا فرقه‌ای به نام «او ایسی» یا «او ایسیان» یاد می‌شود، بدون اینکه نام مؤسس یا تاریخی برای آغاز آن ذکر شود.

اینکه سالک ناچار باید تربیت از شیخی مرشد یافته باشد، نزد همه مشایخ محقق بود. با این همه گاه و البته به ندرت، بعضی مشایخ صوفیه خویشان را از برکات روحانی مشایخ مؤید می‌شمردند و به اصطلاح، خود را «او ایسی» و

«قرنی» - مانند او ایس قرن که صحبت پیامبر را درک نکرده بود - می‌پنداشتند. (زرین کوب، ۱۳۷۳، ص ۷۸)

این گروه را با توجه به ایمان و ارادت او ایس به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بی‌آنکه حضرت را ملاقات کند، نامگذاری کرده‌اند. (نک، عطار، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۷) اما برخی از محققان تصوف این نامگذاری را نادرست می‌دانند. (نک. نفیسی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۰)

۴. ویژگی‌های برجسته او ایس در متون اخلاقی و تعلیمی و عرفانی

۱-۴. بردباری

یکی از بارزترین ویژگی‌های روحی و اخلاقی او ایس «صبر و تحمل کم‌نظیر» او بوده است. در باب سی و ششم رساله قشیریه که در باره «خُلُق» است، برای تأکید بر بردباری و تحمل سختی‌ها و نیز بزرگداشت نماز آمده است:

او ایس القرنی را گویند: چون کودکان را چشم فراوی افتادی، سنگ اندر وی انداختندی. او ایس گفت: چون اندرین چاره نیست باری سنگ خُرد اندازید تا پای من بنشکند؛ از آن سبب از نماز بازمانم. (قشیری، ۱۳۸۳، ص ۳۹۳)

همچنین در همین کتاب در باب «اثبات کرامات اولیا» آمده است:

و دیگر حدیث او ایس قرنی و آنچه عمر بن الخطاب دید از حال او ایس و آنچه رفت میان او و هرم بن حیان و سلام کردن ایشان بر یکدیگر پیش از آنکه معرفتی سابق بوده بود و آن حالها همه ناقض عادت بود و شرح قصه او فرو گذاشتم که آن معروف است. (قشیری، ۱۳۸۳، ص ۶۴۱)

غزالی در رکن سوم کتاب خود (مهلکات) و درباره «ریاضت نفس» به موضوع «تحمل او ایس در برابر آزار کودکان» اشاره و آن را چنین بیان می‌کند:

اویس قرنی (رض) همی رفتی و کودکان سنگ همی انداختندی اندر وی. گفتی: باری سنگ خُرد اندازید تا ساق من شکسته نشود که آنگاه نماز برپای نتوانم کرد. (غزالی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۶)

در منابع بعدی نیز شبیه متون پیشین، بر این ویژگی تأکید شده است. (نک. عطار، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۷؛ سمنانی، ۱۳۶۹، ص ۲۸۷)

۲-۴. خلوت‌نشینی

از علل توجه زاهدان و صوفیان به اویس، عزلت و خلوت او بوده است. محمد غزالی در *کیمیای سعادت* در اصل ششم از رکن دوم (معاملات) که با نام «آداب زاویه گرفتن و از خلق عزلت گرفتن» است، می‌نویسد:

و هرم بن حیان به نزدیک اویس قرنی شد. اویس گفت: به چه آمدی؟ گفت: آمدم تا از تو بیاسایم. اویس گفت: هرگز ندانستم که کسی باشد که خدای تعالی را بداند و بشناسد و به دیگری بیاساید. (غزالی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۳۷)

اویس قرنی را گفتندی: چگونه‌ای؟ گفتی: چگونه باشد کسی که بامداد برخیزد و نداند که شبانگاه خواهد زیست یا نه، و شبانگاه نداند که بامداد برخواید خاست یا نه. (همان، ص ۴۳۹)

۳-۴. بی‌رغبتی به دنیا

غزالی در مباحث دیگر نیز از اویس به عنوان الگو و نمونه برجسته یاد می‌کند. در باب «علاج دوستی دنیا» و اینکه انسان باید از دنیا فقط به اندازه ضرورت بگیرد و جانب حزم و احتیاط را در بهره بیشتر از نعمت‌های مادی در پیش بگیرد، اویس را شاخص‌ترین کسی می‌داند که «بر قدر ضرورت، اقتصار کرده» و می‌نویسد:

و امام و مقتدا اندرین، او ایس قرنی (رض) بوده است که چنان تنگ فراگرفته بود کار دنیا بر خویشتن که قوم وی پنداشتندی که وی دیوانه است و به یک سال و دو سال بودی که روی وی ندیدندی. به وقت نماز بیرون شدی و پس از نماز خفتن باز آمدی. و طعام وی آستۀ خرما بودی که از راه برجیدی. اگر چندان خرمای بد یافتی که بخورد، آسته به صدقه دادی، و اگر نه با آسته. چندان خرما خریدی که روزه گشادی، و جامۀ وی خرقة بودی که از سرگین‌دان‌ها برجیدی و بشستی (همان، ج ۲، ص ۱۴۶)

۴-۴. مجاهدت و کثرت عبادت

رکن چهارم از کتاب کیمیای سعادت در موضوع «منجیات» است؛ یعنی کارها و احوالی که موجب نجات انسان و پرهیز از تباهی و فساد نفس می‌شود. غزالی ده اصل را برای این رکن برمی‌شمارد. یکی از این اصول «محاسبه و مراقبه» است و این اصل، خود بر شش مقام استوار است که یکی از این مقامات «مجاهدت» است؛ یعنی پرهیز از کاهلی و در عبادات کوشیدن. در این بحث نیز به نمونه‌های عملی و مصداق‌های عینی اشاره و از او ایس قرنی یاد می‌کند و می‌گوید:

و او ایس قرنی شب قسمت کرده بودی؛ گفتم: امشب شب رکوع است؛ در یک رکوع به روز آوردی. دیگر شب گفتم: امشب شب سجود است؛ در یک سجود به روز آوردی. و ربیع گفتم: برفتم تا او ایس قرنی را ببینم، در نماز بامداد بود. چون فارغ شد، گفتم: با وی سخن گویم تا از تسبیح فارغ شود. صبر همی‌کردم و وی البته همچنان از جای برنخاست تا نماز پیشین بگزارد و نماز دیگر بگزارد و همچنان می‌بود تا دیگر روز نماز بامداد بگزارد و چشم وی اندک فراخواب شد. از خواب درآمد، گفتم: بارخدا، به تو پناهم از چشم بسیار خواب و از شکم بسیار خوار. گفتم: مرا اینکه از وی دیدم بسنده است. باز گردیدم. (همان، ج ۲، ص ۴۹۸)

کثرت عبادت و دوری از خواب و استراحت نیز از ویژگی‌های اویس شمرده شده است. میبیدی در نوبت سوم تفسیر کشف‌الاسرار در تفسیر آیه «تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...» (سجده: ۱۶) می‌نویسد:

اویس قرنی - قدس سره - چون شب در آمدی، گفتی: «هذه ليلة الركوع»، «هذه ليلة السجود»، یا به رکوعی یا به سجودی شب به آخر آوردی. گفتند: ای اویس، چون طاقت می‌داری شبی بدین درازی بر یک حال؟ گفت: کجاست شب دراز؟ کاشکی ازل و ابد یک شب بودی، تا ما سجودی به آخر آوردیمی، نه سه بار در سجودی «سبحان ربی الاعلی» سنت است، ما هنوز یک بار نگفته باشیم که روز آید. (میبیدی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۵۳۹)

تذکرة الاولیاء نیز همین موضوع را تکرار کرده است. (نک. عطار، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۶)

۴-۵. توحید و توکل

یکی دیگر از مقامات در اصل مجاهده، «توحید و توکل» است. غزالی درجه آن را بزرگ و عمل به آن را بسیار مشکل و دشوار می‌داند. در این موضوع نیز یکی از اسوه‌ها اویس قرنی است؛ چنان‌که می‌گوید:

و هرم بن حیان اویس قرنی را گفت که کجا فرمایی که مقام کنم؟ گفت به شام. گفت: معیشت آنجا چگونه باشد؟ اویس گفت: «أف لهذه القلوب قد خالطها الشكُّ فلا تنفعها الموعظة ... شك بر این دل‌ها غالب شده است، پند می‌نپذیرد.» (همان، ص ۵۲۹)

۴-۶. اولیاء الهی

رشیدالدین میبیدی در تفسیر خویش، درباره مصداق‌های آیه «وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (آل عمران: ۷۴) اویس را از مصادیق آن می‌شمارد و می‌نویسد:

هر که مرفوع درگاه ربوبیت است و مقبول شواهد الهیت، احدیت بنعت محبت او را در قباب عزت پیروراند، او را از آن حال بحال می‌گرداند، و این مقام به آن مقام می‌رساند تا در جذبه حق افتد ...؛ چنانک بلال از حبش و صهیب از روم و سلمان از پارس و اویس از قرن. (میددی، ۱۳۹۰ ج ۱، ص ۳۱۹)

نویسنده تذکرة الأولیاء تقریباً همه آنچه را از اوصاف و فضیلت و سفارش پیامبر و دیدار خلفا درباره اویس می‌گوید از منابع پیشین مانند حلیه الاولیاء ذکر می‌کند و گاهی نیز بیان او متفاوت است؛ از جمله:

و باز خواجه انبیا گفت - علیه السلام - که: فردا حق تعالی هفتاد هزار فرشته بیافریند در صورت اویس قرنی تا اویس قرنی در میان ایشان به عرصات برآید و به بهشت رود تا هیچ آفریده، واقف نگردد - اَلَا مَا شَاءَ اللَّهُ - واقف نگردد که در میان، او کدام است که چون در سرای دنیا حق را در زیر قبة تواری عبادت می‌کرد و خویشان را از خلق دور می‌داشت تا در آخرت نیز از چشم خلق محفوظ ماند که: «اولیائی تحت قبای لیعرفهم غیری.» و در اخبار غریب آمده است که: فردا خواجه انبیا - علیه السلام - در بهشت از حجره خویش بیرون آید؛ چنانکه کسی را طلب کند. خطاب آید که: که را طلب می‌کنی؟ گوید: اویس را. آواز آید که: هیچ رنج مبر! در دار دنیا وی را ندیدی، اینجا هم نبینی. گوید: الهی کجاست؟ فرمان رسد که: «فی مقعد صدق». گوید که مرا نمی‌بیند؟ فرمان رسد که کسی که ما را می‌بیند، تو را چرا بیند؟ ای محمد، تو را از بهر ما می‌دیدند؛ کسی که مرا تواند دید تو را چه بیند؟ دیدن تو بی ما چه سود دارد؟ و دیدن ما بی توجه زیان دارد؟ (عطار، ۱۳۹۸، ص ۱۹) «باز خواجه انبیا - علیه السلام - فرموده

است: «احب العباد الى الله الاتقياء الاخفاء». بعضی گفتند: یا رسول الله! ما این در خویشتن نمی یابیم. گفت: شتربانی است به یمن؛ او را او ایس گویند. قدم بر قدم او نهید. (عطار، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۰)

۴-۷. عشق به پیامبر

درباره ارادت و عشق کم نظیر او ایس به پیامبر با گفته‌ها و داستان‌هایی به ویژه در متون صوفیانه روبه رو می‌شویم که شاید باورش سخت باشد. عطار در داستان ملاقات عمر و حضرت علی علیه السلام با او ایس و گفت‌وگوی آنها با او نوشته است:

پس مرتضی - رضی الله عنه - خاموش بنشست. فاروق گفت: رضی الله عنه! چرا نیامدی تا مصطفی را - علیه السلام - بدیدی؟ گفت شما دیدید؟ گفتند: دیدیم. گفت: مگر جبهه او را دیدید. اگر شما او را دیدید بگوئید تا ابروی او پیوسته بود یا گشاده؟ ای عجب! چندین بار او را دیده، از هیبتی که او را بود نشان باز نتوانستند داد.

پس گفت: شما دوست محمد - علیه السلام - هستید؟ گفتند: هستیم. گفت: دندان بنمای. گفت: اگر در دوستی درست بودید، چرا آن روز که دندان مبارک او بشکستند به حکم موافقت، دندان خود نشکستید؟ شرط دوستی موافقت است و دندان خود بنمود، چند دندان در دهان شکسته داشت. گفت: او را من به صورت نادیده موافقت او کردم که موافقت از دین است. (عطار، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۲)

گویند که به سبب اشتغال به خدمت مادر از درک صحبت پیغمبر بازماند در متابعت او. چندان پابرجا بود که وقتی شنید دندان پیغمبر در جنگی شکسته است، چون نمی‌دانست کدام دندان او بوده است، همه دندان‌های خویش شکست. (زرین کوب، ۱۳۷۳، ص ۴۷)

شکستن دندان به موافقت پیامبر از جانب او ایس - صرف نظر از درستی یا نادرستی واقعیت آن - در منابع دیگر نیز بیان شده و تأویلات گوناگونی برای آن ذکر کرده‌اند؛ از جمله در مقالات شمس با تکرار حکایت ملاقات عمر و حضرت علی عاشق با او ایس - که پیش از این خواندیم - و پرسش از نشانه‌های پیامبر که هریک نشانه‌ای می‌گفتند، سرانجام، چنین مخاطبان را مدهوش و بی‌هوش می‌کند:

چون ایشان عاجز شدند، گفتند که ما جز این نشان‌ها نمی‌دانیم. گفتند: اکنون تو بگو. دهان باز کرد تا بگوید، هفده کس در رو افتادند و بی‌هوش شدند ناگفته، و بر دیگران گریه و رقت پدید آمد، و چیزی دیگر دستوری نبود که بگوید و خود کسی برقرار نماند که بشنود. (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ص ۷-۲۶۶)

۸-۴. بیدار دلی

در این باره که او ایس فردی بیدار دل بود و این بیداری قلبی او در دیگران نیز تأثیر می‌کرده است، در تذکرة الاولیاء عطار داستان مردی را بیان می‌کند که «سی سال است تا گوری فروبرده است و کفنی در آویخته و بر سر آن نشسته و می‌گرید و نه شب آرام می‌گیرد و نه روز.» او ایس او را چنین نصیحت می‌کند:

«یا فلان، شَغَلَكَ الْقَبْرُ عَنِ اللَّهِ... آن مرد به نور او آن آفت در خود بدید، حال برو کشف شد، نعره‌ای بزد و در آن گور افتاد و جان بداد. اگر گور و کفن حجاب خواهد بود حجاب دیگران بنگر که چیست و چند است؟ (عطار، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۶)

وی همین قصه را در الهی‌نامه نیز به نظم کشیده است. (نک. عطار، ۱۳۸۸، ص ۴۰۰)

تذکرة ثمرات‌القدس متنی است متعلق به اوایل قرن یازدهم و شرح حال عرفای هندی. در گزارش حال یکی از این عرفا به نقل همین حکایت از او ایس و از زبان عارف مد نظر در

این باره می‌پردازد که حتی گور و کفن نیز می‌تواند حجاب راه سالک باشد. (بدخشی، ۱۳۷۶، ص ۴۵۷) در ادامه گزارش حال همین عارف، به نقلی از زبان مسافران صوفی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

جوالقیان گفتند که چون ما به جانب قرن مسافر شدیم و به آنجا رسیدیم سه روز بر ما گذشت که بوی طعام نشنیدیم. گرسنه در میان بیابان می‌گشتیم تا به زمینی رسیدیم که خواجه اوّیس قرنی دندان‌های مبارک خود را به موافقت سرور عالم - صلی الله علیه و آله و سلم - از دهن فروریخته بود. آنجا را طواف نموده، بیشتر گرسنه شدیم ... (همان، ص ۴۶۶)

با همه شأن مقام اوّیس در متون صوفیانه و عرفانی، گاهی نیز دیدگاهی متفاوت در بین نامداران تصوف درباره بزرگی و مقام اوّیس دیده می‌شود. برای نمونه شخصیت حلاج نزد ابن عربی، گویا از اوّیس نیز برتر شمرده شده است:

ابن عربی توجه و عنایت زیادی به این صوفی نامدار و شطاح کبیر دارد. از مقامات و احوالش سخن‌ها می‌گوید و احیاناً او را بر اوّیس ترجیح می‌دهد. (جهانگیری، ۱۳۷۵، ص ۱۳۹)

۵. اوّیس در متون ادبی

اگر در متون ادبی، به ویژه متون نظم به‌دقت بنگریم، تا قرن ششم کمتر نامی از اوّیس قرنی دیده می‌شود. به نظر می‌رسد ابتدا متون صوفیه نام و صفات اوّیس را مطرح کرده و بر سر زبان‌ها انداخته‌اند و سپس متون ادبی، به ویژه آنانی که به مباحث تعلیمی یا اخلاقی پرداخته‌اند از او نام می‌برند. در سیر شعر فارسی، توجه به معارف اسلامی در سروده‌های قرن ششم به بعد بیشتر می‌شود. طبعاً نام و یاد اوّیس نیز به تبع همین توجه است. گرچه در متون نثر صوفیانه و تعلیمی فارسی در قرن پنجم از اوّیس بیشتر یاد شده است، به عکس در شعر موسوم به «سبک خراسانی» نامی از اوّیس دیده نمی‌شود و در آنچه شعر «سبک

عراقی» می‌خوانیم و پس از آن، از او ایس نام می‌برند. این نکته نشان می‌دهد که شعر «سبک عراقی» از متون صوفیانه و عارفانه خراسانی تأثیر پذیرفته و توجه به مفاهیم و مضامین دینی و شخصیت‌های اسلامی در آن بیشتر دیده می‌شود. در واقع با تأسیس مدارس دینی و رواج علوم و معارف اسلامی و نیز گسترش تصوف، تلمیح به رویدادها و شخصیت‌های اسلامی و دینی نیز در متون ادبی، به ویژه شعر بیشتر شده است. (شمیسا، ۱۳۸۸، فصل سوم و چهارم)

در این میان اشعار تعلیمی و اخلاقی و عرفانی که به دنیاگریزی و زهد و ارائه‌الگو می‌پردازند، در کنار بسیاری دیگر از نام‌ها، از او ایس قرنی به بزرگی یاد کرده‌اند. در متون ادبی نیز با در نظر داشتن حدیث پیامبر درباره استشمام نفس رحمان از جانب یمن و دیگر ویژگی‌ها و سرگذشت او ایس، این‌گونه به یادکرد او پرداخته‌اند:

۵-۱. نفس رحمان

پیش از این گفته شد که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرموده‌اند «أَنْتِ لَأَجْدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ.» در مستندات حدیث و در متون نظم و نثر، منظور پیامبر از این سخن را به رابطه روحانی پیامبر و او ایس ربط داده‌اند.

این حدیث در ادب صوفیانه فارسی مضامین و تعبیرات دل‌آویزی آفریده است که شواهد آن را در آثار سنایی و عطار و مولانا جلال‌الدین و حافظ می‌بینیم. (استعلامی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۴۲۵)

البته این مضمون آفرینی منحصر به این چند متن نیست و از قرن ششم به بعد در بسیاری از متون ادبی مشاهده می‌شود که نمونه‌هایی ذکر می‌گردد:

سید حسن غزنوی، شاعر قرن ششم، در قصیده خویش درباره خراسان، به آه او ایس و نسیم رحمان اشاره دارد:

هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد چون دم عیسی در کالبدم جان آرد
گویی از مجمر دل آه اویس قرنی به محمد نفس حضرت رحمان آرد

(غزنوی، ۱۳۶۲، ص ۳۹)

در دیوان عطار در غزل‌ها نامی از اویس دیده نمی‌شود، اما در چند قصیده از او یاد شده
است. عطار در قصیده‌ای طولانی با مطلع:

خطاب هاتف دولت رسید دوش به ما که هست عرصه بی‌دولتی سرای فنا
در ابیات فراوانی سوگند یاد می‌کند و از اشخاص و رویدادها و عناصری مهم نام
می‌برد؛ از جمله:

به آه سرد اویس قرن سوی یشرب به عشق گرم معاذ جبل سوی مبدا
(عطار، ۱۳۸۶، ص ۷۲۴)

این سوگندهای طولانی برای این است:

که هرچه بر من افتاده افترا کردند چو افک عایشه پاکدین خطاست
در وصف قدرت خداوند، به ویژگی باد یمانی اشاره می‌کند و می‌گوید:

به دست قدرت خود نافه مشام گشاد که تاز سوی یمن بشنود دم رحمان
(همان، ص ۸۱۰)

و باز می‌گوید:

کویکی صاحب مشامی کز یمن بویی شنید تاز مشک تبّتی وز عود و عنبر گویمی
(همان، ص ۸۳۶)

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز به این کلام دلنشین خاتم النبیین ﷺ اشاراتی دارد. در داستان «کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب» و از زبان تشنه که صدای آب را برای خود خوشایند می‌شمارد، تشنه می‌گوید که صدای کلوخ در آب برای من مانند نفس خداوند از جانب یمن است:

چون دم رحمان بود کان از یمن می‌رسد سوی محمد بی دهن

(مولوی، ۱۳۷۳، دفتر ۲، ص ۳۱۷)

در دفتر سوم مثنوی و در قصه تمثیلی «خورندگان پیل بچه از خرس و ترک نصیحت ناصح» مولوی نتیجه می‌گیرد که اعمال ما بویی دارد و از بوی خوب و بد آن می‌توان انسان‌ها را تشخیص داد و برای تأکید بر این مطلب، به استشمام بو از یمن توسط پیامبر استناد می‌کند و می‌گوید:

آن که یابد بوی حق را از یمن چون نیابد بوی باطن را زمن
مصطفی چون بوی برد از راه دور چون نیابد از دهان ما بخور

(مولوی، ۱۳۷۴، دفتر ۳، ص ۶۱)

در دفتر چهارم و در توجه دادن به اینکه باید مشام روح را از انکار یار و ستیز با معشوق یا عاشقان او خالی کرد تا از گلزارشان رایحه دل انگیز معنویت را استشمام کرد، این‌گونه تأکید می‌کند:

مغز را خالی کن از انکار یار تاکه ریحان یابد از گلزار یار
تایابی بوی خلد از یار من چون محمد بوی رحمان از یمن

(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۸۱)

از دیدگاه مولوی اولیای الهی با تهذیب نفس خویش و فنای از خویشتن توانایی آن را یافته‌اند که چون پیامبر بوی حق و دوستان حق را از دور استشمام کنند. در دفتر چهارم و

در داستان «مژده دادن ابویزید از زادن ابوالحسن خرقانی» از زبان بایزید همین مطلب را تذکر می‌دهد:

گفت: بوی بوالعجب آمد به من	همچنان که مر نبی را از یمن
که محمد گفته بر دست صبا	از یمن می‌آیدم بوی خدا
بوی رامین می‌رسد از جان وئیس	بوی یزدان می‌رسد هم از اوئیس
از اوئیس و از قرن بوی عجب	مر نبی را مست کرد و پر طرب
چون اوئیس از خویش فانی گشته بود	آن زمینی آسمانی گشته بود
آن هلیله پروریده در شکر	چاشنی تلخی‌اش نبود دگر
آن هلیله رُسته از ما و منی	نقش دارد از هلیله طعم نی

(همان، دفتر ۴، ص ۵۳۵)

همین موضوع در دفتر ششم نیز تکرار شده است:

همچو احمد که برد بو از یمن	ز آن نصیبی یافت این بینی من
----------------------------	-----------------------------

(مولوی، ۱۳۷۸، دفتر ۶، ص ۷۴۳)

در غزلیات شمس نیز همین مضمون تکرار شده است:

برو ای دل، سبکرو به یمن، به دلبر من	برسان سلام و خدمت تو عقیق بی بهار را
-------------------------------------	--------------------------------------

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۰۵)

مست دیدی که شکوفه ش همه درآست و عقیق؟	باده‌ای کو چو اوئیس قرنی دارد بو
---------------------------------------	----------------------------------

(همان، دفتر ۵، ص ۶۷)

چون عقیق یمنی لب دلبر خندید	بوی یزدان به محمد رسد از سوی یمن
-----------------------------	----------------------------------

(همان، دفتر ۴، ص ۲۳۱)

در دیوان حافظ مشخصاً نام اوئیس نیامده، اما در دو بیت با یادکرد باد یمانی تلویحاً به اوئیس و تأثیر او بر یمن اشاره می‌کند:

تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش هر نفس با بوی رحمان می‌وزد باد یمن
(حافظ، ۱۳۷۰، ص ۲۶۴)

و باز در بیتی دیگر می‌گوید:

سنگ و گل را کند از یمن نظر لعل و عقیق هر که قدر نفس باد یمانی دانست
(همان، ص ۳۵)

در آثار شاعران دیگر نیز مضامین متعددی از همین خبر ساخته شده است؛ از جمله:

سالک دل یافته نکهت روح القدس چون نبی یثربی بوی اوئیس قرن
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴، ص ۱۰۲)

این چه باد است که از سوی چمن می‌آید؟ وین چه خاک است کز بوی سخن می‌آید
هیچ دانید که از بهر دل ریش اوئیس کیست کز جانب یثرب به قرن می‌آید؟
آفتاب است که از برج شرف می‌تابد؟ یا سهیل است که از سوی یمن می‌آید؟
(همان، ص ۶۶۰)

به وقت صبح ندانم چه شد که مرغ چمن هزار ناله شبگیر برکشید چون من
در آن نفس که برآید نسیم گلشن شوق رسد به بلبل یثرب دم اوئیس قرن
(همان، ص ۷۴۸)

شاعری دیگر در غزلی سروده است:

این رایحهٔ مشک زدشت ختن آمد یا بوی اویس است که باد از یمن آورد؟

(ساوجی، ۱۳۸۹، ص ۳۰۴)

۲-۵. ارادت به پیامبر

ارادت غایبانه و صادقانهٔ اویس به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و نیز فقر و پارسایی و انزوای او سبب شده است شاعران به او توجه تام ورزند و وی را نمونه عالی عاشق صادق بدانند. با توجه به عنایت پیامبر به اویس و ارادت اویس به آن حضرت، سنایی غزنوی با طبعی لطیف، اشعاری ظریف درباره اویس قرنی سروده است:

از سپیدی اویس و از سیاهی بلال مصطفی داند خبر دادن ز وحی پادشا

(سنایی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۲)

از سپیدی اویس و از سیاهی بلال مصطفی داند خبر دادن ز وحی کردگار

(همان، ص ۳۹۷)

خاقانی شروانی، شاعر مشهور قرن ششم هجری، بیش از دیگران از توانایی و طبع هنرمند خود سخن می‌گوید. او هنرهای گوناگون خویش را به صفات بزرگان و کسان و مکان‌هایی مستند می‌کند که در آن صفت نامور و بر سر زبانند؛ از جمله برای بیان ویژگی‌های طبع خویش، در تشبیهات زیبایی، از حبشی و بلال، یمانی و اویس بهره می‌گیرد:

یکی دو زاینده آبستانان مادر طبع زمن بزاد به یکباره صد هزار پسر

یکان یکان حبشی چهره و یمانی اصل همه بلال معانی، همه اویس هنر

(خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۸۴)

سلمان ساوجی در قصیده‌ای مدحی (در وصف خواجه غیاث‌الدین محمد، از ممدوحانش) با ایهام در واژه‌های «محمد» و «سلمان» سروده است:

حق علیم است که در حبّ محمد امروز صدق سلمان نه کم از صدق اویس قرن است
(ساوجی، ۱۳۸۹، ص ۵۳)

۳-۵. شخصیتی کم نظیر

صفات و امتیازات خاص اویس دستمایه سروده‌های شاعران بوده و آنان برخی مخاطبان و مدعیان را با شخصیت بی‌همتای اویس می‌سنجیده‌اند:

برگ بی برگی نداری، لاف درویشی مزن
یا برو هم چون زنان، رنگی و بویی پیش‌گیر
رخ چو عیاران نداری، جان چونامردان مکن
یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن
سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
قرن‌ها باید که تا از پشت آدم نطفه‌ای
بایزید اندر خراسان یا اویس اندر یمن

(سنایی، ۱۳۸۴، ص ۵۶۳)

سمع کو تا بشنود امروز آواز اویس؟
خضر کو تا در شود غواص وار اندر بحار؟
(همان، ص ۳۹۴)

تا تو را در دل چو قارون گنج‌ها باشد ز آز
چند گویی از اویس و چند پویی در قرن
(همان، ص ۵۹۳)

پرده نزهتگه تو روی بلال حبشی
عود سرا پرده تو جان اویس قرنی
(همان، ص ۱۰۰۳)

عطار در مصیبت نامه به ویژگی «دردمندی» اویس اشاره می‌کند و می‌گوید:

طالبی را کو طلب می‌کرد راز
گفت: یک روزی اویس پاک‌باز
روی آن دارد که تو در راه بیم
تا که جان داری چنان باشی مقیم

کاین همه خلق جهان را آشکار
تا نباشد اینچنین دردی تو را
گویئی تو کشته‌ای از درد کار
نگ باشد خواندن مردی تو را

(عطار، ۱۳۹۷، ص ۲۴۸)

اوحدی مراغه‌ای نیز می‌گوید:

دل ما جز این امانی نیست
نه به ایمان کشید سوی یمن
حامل خرقه آن دو صاحب حال
امتحان دید و غیب‌گویی کرد
ز آنکه ایمان ما یمانی نیست
خرقه مصطفی اوئیس قرن
که از ایشان رسید دین به کمال
طلب خرقه دو تویی کرد
مدنی را یقین زیادت شد
یمنی صاحب سعادت شد

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵، ص ۵۹۸)

عبدالرحمن جامی، شاعر و نویسنده معروف قرن نهم هجری، اوئیس قرنی را سبب رونق قرن می‌داند:

یک خُلق خوش ز هر که ببینی پسند کن
یک لحظه هر که نیک شود مغتم شمار
یمن سهیل شد سند دولت یمن
قرن اوئیس شد سبب رونق قرن

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۲۲)

در دیگر اشعار نیز به اینکه نمی‌توان چون اوئیس بود، اشاره شده است:

من و ایشان همه از پارس بزادیم ولی
نه هر آنکو ز قرن زاد اوئیس قرن است

(قآنی شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۸)

نه ماسه، کش گره برزنم به پشم شتر
که تا اوئیس قرن بشمرند اقرانم

(همان، ص ۵۸۷)

و در ستایش ممدوحی می‌گوید:

راستی اندر ورع بود اویس قرن بلکه اویس قرن نیز نبودش قرین

(همان، ص ۷۲۳)

۴-۵. زهد

همچنان که در متون نثر صوفیانه و تعلیمی به حکایاتی از زهد اویس پرداخته شده، در اشعار نیز همین خصوصیت اویس مد نظر قرار گرفته است؛ مثلاً درباره حکایت خلیفه دوم و دل کندن از خلافت که (در هجویری، ص ۱۲۷ و اصفهانی، بی تا، ج ۲، ص ۷۹ و عطار، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۲) از آن سخن گفته شده و اویس خلیفه را به زهد و ترک آن سفارش می‌کرد، در *منطق الطیر* چنین آمده است:

چون عمر پیش اویس آمد به جوش	گفت: افکندم خلافت در فروش
این خلافت گر خریداری بود	می‌فروشم گر به دیناری بود
چون اویس این حرف بشنید از عمر	گفت: تو بگذار و فارغ درگذر
تو بیفکن، هر که را باید، ز راه	باز برگیرد شود در پیشگاه
چون خلافت خواست افکندن امیر	آن زمان برخاست از یاران نفیر
جمله گفتندش: مکن ای پیشوا	خلق را سرگشته از بهر خدا
عده‌ای در گردنت صدیق کرد	آن نه بر عمی‌اکه بر تحقیق کرد
گر تو می‌پیچی سر از فرمان او	این زمان از تو برنجد جان او
چون شنید این حجت محکم عمر	کار ازین حجت برو شد سخت‌تر

(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۵)

انوری ابیوردی، از شاعران نامدار قرن ششم، در غزلی کوتاه با مطلع:

گر تو را طبع داوری بودی در تو وصف پیمبری بودی
از اویس و زهد او چنین یاد می‌کند:

با همه زهدگر اویس تو را دیده بودی، قلندری بودی

(انوری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۹۱۸)

۵-۵. دعا و مناجات

دعا و مناجات بخشی از کردار و شخصیت اویس بوده است. عطار در دیوان نیز در قصیده‌ای طولانی که نام بسیاری از اصحاب و تابعان پیامبر را ذکر می‌کند، به حسرت و آه اویس اشاره می‌کند:

به آه سرد اویس قرن سوی یثرب به عشق گرم معاذ جبل سوی مبدا

(عطار، ۱۳۸۶، ص ۷۲۶)

باد قرین تن و جانش مقیم ورد سحرگاه اویس قرن

(ساوجی، ۱۳۸۹، ص ۷۴۶)

خواجوی کرمانی، شاعر مشهور قرن هشتم هجری، برای بیان حقایق عرفانی و دقائق روحانی، از بوی اویس، آه اویس، جان اویس و دل اویس کمک می‌گیرد:

گر به یثرب اتفاق افتد که روزی بگذرید ناله و آه اویس اندر قرن یاد آورید

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۷)

پیوسته با خیال حبیب حرم‌نشین جان اویس بلبل بستان راز بود

(همان، ص ۴۳۹)

یا رب ز باغ وصل، نسیمی به من رسان
 وین خسته را به کام دل خویشان رسان
 از مطبخ نوال حبیب حرم‌نشین
 آخر نواله‌ای به او ایس قرن رسان

(همان، ص ۴۷۹)

نتیجه‌گیری

متون تاریخی، روایی، صوفیانه، تعلیمی و ادبی فارسی به شخصیت او ایس قرن بسیار توجه کرده‌اند. با توجه به اخباری درباره شخصیت و زهد او ایس، متون صوفیانه او را سرمشق زهد و عبادت و یکی از اولیای الهی می‌دانند. استفاده از احوال و عبادات او ایس در تثبیت مفاهیمی همچون شناخت ارواح مؤمنان از یکدیگر، استناد و انتساب خرقة و طریقه‌ای به او ایس و زهد کم‌نظیر او از دیگر موضوعات درخور توجه صوفیان بوده است. به نظر می‌رسد اخباری که در برخی از منابع صوفیانه درباره او ایس نقل شده از منابع متقدم، نظیر *الطبقات الکبری* ابن سعد، *رجال کشی*، *حلیة الاولیاء* و *انساب الاشراف* بلاذری باشد. متون ادبی تا قرن ششم از او ایس نامی نبرده‌اند، اما از آن پس موضوع استشمام نفس رحمانی از جانب یمن و بی‌همتایی او ایس در زهد و عبادت در این متون بیشتر دیده می‌شود. بیشترین توجه به شخصیت او ایس در آثار عطار، به ویژه در *تذکرة الاولیاء* است که حالات گوناگون و فضایل فراوانی را برای او ایس برشمرده است. در مجموع، داستان او ایس قرن با همه ویژگی‌ها و اجزایش، دستمایه، منبع پرورش پیام و پشتوانه‌ی روایی و تجربی بسیاری از گفتار و کردار عرفا و مشایخ آنان و سپس شعرا و نویسندگان بوده است. با استناد به روایت استشمام نفس رحمان از جانب یمن، بیشترین توجه و توصیف او ایس در همین موضوع در اشعار فارسی صورت گرفته است.

منابع

۱. ابن اثیر الجزری، علی بن محمد (۱۴۰۹ق)، **أسد الغابة**، ج ۱، بیروت، دارالفکر.
۲. ابن اثیر الجزری، محمد بن محمد (۱۳۹۹ق)، **النهاية في غريب الحديث و الاثر**، بیروت، مكتبة العلمية.
۳. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۴۱۷ق)، **رحله ابن بطوطه**، رباط، مطبوعات أكاديمية المملكة المغربية.
۴. ابن حجر العسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد (۱۴۱۵ق)، **الاصابة في تمييز الصحابة**، بیروت، دار الکتب العلمية.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۹۸۴) **مقدمه**، بیروت، دار صادر.
۶. ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل (۱۳۶۳ش)، **الفضائل**، قم، رضی.
۷. ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ق)، **تاریخ مدينة دمشق**، بیروت، دار الفکر.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق)، **لسان العرب**، بیروت، دار صادر.
۹. استعلامی، محمد (۱۳۹۸)، **فرهنگ نامه تصوف و عرفان**، تهران، فرهنگ معاصر.
۱۰. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۳۶۲)، **مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين**، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر.
۱۱. اصفهانی، حافظ ابونعیم (بی تا)، **حلیة الاولیاء**، بیروت، دارالفکر.
۱۲. افشاری، مهران (۱۳۸۲)، **فتوت نامه ها و رسائل خاکساریه (سی رساله)**، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲)، **دیوان انوری**، به اهتمام محمد تقی رضوی، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۴. اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین (۱۳۷۵)، **کلیات اوحدی**، به کوشش سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر.
۱۵. آقانوری، علی (۱۳۸۴)، «شیعه و تشیع: مفهوم‌شناسی، ماهیت و خاستگاه»، **شیعه‌شناسی**، ش ۱۱، ص ۳۹-۶۴.
۱۶. بدخشی، میرزا لعل بیگ لعل (۱۳۷۶)، **ثمرات القدس من شجرات الانس**، تصحیح کمال حاج سیدجوادی، قم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۷. بهاء ولد، محمد بن حسین خطیبی بکری (۱۳۵۲)، **معارف بهاء ولد**، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، طهوری.
۱۸. تبریزی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۷)، **مقالات شمس**، تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، تهران، خوارزمی.
۱۹. جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۷۸)، **دیوان جامی**، مقدمه و تصحیح اعلاخان افصح زاد، تهران، میراث مکتوب.
۲۰. الجوهری الفارابی، أبونصر إسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق)، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية**، تحقیق أحمد عبد الغفور عطار، چ چهارم، بیروت، دار العلم للملایین.
۲۱. جهانگیری، محسن (۱۳۷۵)، **محبی‌الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی**، تهران، دانشگاه تهران.
۲۲. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۰)، **دیوان حافظ شیرازی**، بر اساس نسخه غنی و قزوینی، با تصحیح و تحقیق منصور موحدزاده، تهران، پژوهش.
۲۳. خواجهی کرمانی، کمال‌الدین ابوالعطاء (۱۳۷۴)، **دیوان اشعار**، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، پازنگ و مرکز کرمان‌شناسی.
۲۴. **دانشنامه زبان و ادب فارسی** (۱۳۹۸)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری انتشارات سخن.
۲۵. **دانشنامه جهان اسلام** (۱۳۷۵)، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
۲۶. زبیدی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت، دارالفکر.
۲۷. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳)، **ارزش میراث صوفیه**، تهران، امیرکبیر.
۲۸. ساوجی، سلمان (۱۳۸۹)، **کلیات**، تصحیح عباسعلی وفاپی، تهران، سخن.
۲۹. سجادی، سید علی محمد (۱۳۶۹)، **جامه زهد**، تهران، علمی و فرهنگی.
۳۰. سخاوی، محمد بن عبدالرحمان (۱۴۲۴ق)، **فتح المغیث شرح الفیه الحدیث**، مصر، مکتبه السنه.
۳۱. سمنانی، علاءالدوله (۱۳۶۹)، **مصنفات فارسی**، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، علمی و فرهنگی.

۳۲. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۴)، *دیوان اشعار*، مقدمه و تصحیح محمد بقایی (ماکان)، تهران، اقبال.
۳۳. سید حسن غزنوی (۱۳۶۲)، *دیوان اشعار*، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران، اساطیر.
۳۴. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۱۷ق)، *تدریب الراوی بشرح تقریب النوای*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۵. _____ (بی تا)، *الفیه السیوطی فی علم الحدیث*، بتصحیح و شرح احمد محمد شاکر، بیروت، دارالمعرفه.
۳۶. شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، *سبک شناسی شعر*، تهران، میترا.
۳۷. طیبی، حسین بن عبدالله (۱۳۹۱ق)، *الخلاصة فی اصول الحدیث*، تصحیح صبحی السامری، بغداد، بی نا.
۳۸. عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۳)، *منطق الطیر*، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، سخن.
۳۹. _____ (۱۳۸۶)، *دیوان عطار*، به اهتمام و تصحیح محمد تقی تفضلی، تهران، علمی و فرهنگی.
۴۰. _____ (۱۳۸۸)، *الهی نامه*، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
۴۱. _____ (۱۳۹۷)، *مصیبت نامه*، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، چ هشتم، تهران، سخن.
۴۲. _____ (۱۳۹۸)، *تذکرة الاولیاء*، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
۴۳. غزالی طوسی، محمد (۱۳۷۵)، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی.
۴۴. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۰)، *احادیث مثنوی*، چ پنجم، تهران، امیر کبیر.
۴۵. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ق)، *القاموس المحیط*، بیروت، دارالکتب العمیه.
۴۶. قآنی شیرازی، حبیب الله بن محمد علی (۱۳۸۰)، *دیوان*، بر اساس نسخه میرزا محمود خوانساری، تصحیح امیر صناعی، تهران، نگاه.
۴۷. قشیری، ابوالقاسم (۱۳۸۳)، *رسالة قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، علمی و فرهنگی.
۴۸. کشی، محمد بن عمر (۱۳۶۳)، *رجال کشی*، قم، مؤسسه آل البیت.

۴۹. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، ط. الثانية، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
۵۰. محمد بن منور (۱۳۶۷)، اسرار التوحيد في مقامات شيخ ابي سعيد، تصحيح محمد رضا شفيغى كدكنى، تهران، آگاه.
۵۱. مشكور، محمدجواد (۱۳۶۲)، تاريخ شيعة و فرقه‌هاى اسلام تا قرن چهارم، تهران، اشراقى.
۵۲. معصوم شيرازى، محمد (معصوم على شاه) (۱۳۸۲)، طرائق الحقايق، تصحيح محمدجعفر محبوب، تهران، سنابى.
۵۳. مفيد، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة، قم، كنگره شيخ مفيد.
۵۴. منقرى، نصر بن مزاحم (۱۴۰۴ق)، وقعة الصفين، قم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى.
۵۵. مولوى بلخى، جلال‌الدين محمد (۱۳۷۳-۱۳۷۸)، مثنوى معنوى، شرح كريم زمانى، تهران، اطلاعات.
۵۶. _____ (۱۳۸۷)، غزليات شمس تبريز، گزينش محمدرضا شفيغى كدكنى، تهران، سخن.
۵۷. ميبدى، رشيدالدين (۱۳۹۰)، كشف الاسرار و عدة الابرار، تهران، اميركبير.
۵۸. نفيسى، سعيد (۱۳۸۸)، سرچشمه تصوف در ايران، تهران، كتاب پارسه.
۵۹. نوبختى، حسن بن موسى (۱۳۸۶)، فرق الشيعه، ترجمه محمدجواد مشكور، تهران، علمى و فرهنگى.
۶۰. نووى، يحيى بن شرف (۱۴۱۱ق)، ارشاد طلاب الحقايق الى معرفة سنن خير الخلائق، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
۶۱. نيشابورى، مسلم بن حجاج (۱۴۰۴ق)، الكنى والأسماء، المدينة المنورة، عمادة البحث العلمى بالجامعة الإسلامية.
۶۲. هاشم، احمد عمر (۱۴۰۴ق)، قواعد اصول الحديث، بيروت، دار الكتب العربية.
۶۳. هجوبرى، ابوالحسن على بن عثمان (۱۳۸۴)، كشف المحجوب، مقدمه و تصحيح و تعليقات محمود عابدى، چاپ دوم، تهران، سروش.